یاد دارم

بگانه عقده که پرده انه کند اوزین مابیره حکایت یاد دارم که ایام پیشین ای فی الایام الماضیة یرید ان هذه القصة
وقوع فی ایام الشباب من دوستی بیاء الوحدة یرید المحبوب چون دو مغز بادام در پوست عبارة عن کمال المقارنة صحبت
داشتیم ناگاه اتفاق بالسکون سفر افتاد ای سافر الحبیب پس از مدتی که باز آمد ای جاء عتاب آغاز کرد ای شرع فی العتاب که درین
مدت قاصدی بیاء الوحدة بالفارسیة بیک نفرستادی ای التفحص احوالی گفتم دریغ آمدم که دیده قاصد بجمال تو روشن گردد
و من محروم کما قیل بیت می نوشتم نامه و بر نامه می بردم حسد کو چرا اینش از من مشتاق بیند روی تو بیت یار دیر
ینه ای قدیم مرا کو بضم الکاف الفارسی لیفید التاکید کما عرفت فیما سبق و من قال مفتح فقد عقل بزبان توبه مده نهی من دادن
یعنی انک لا تقدر علی ان تامرنی بلسانک بکلامک علله بقوله که مرا توبه بشمشیر خواهد بودن معناه بالترکی کر بگا توبه قلیج ایله
اولاجق دکلدر رشکم لفظ رشک بمعنی الغبطة والمیم للمتکلم و من قال بمعنی غیرتم فلم یات بالمعنی الاصح آید که کسی سیر بسکون الراء
والکسر المجهول یعنی الشبع نظر بسکون الراء در تو کند ای اغبط احدا ینظر الیه شبعانا والمعنی هذا المعنی الذی ذکرناه
و من ظن ان لفظ سیر نظر وصف ترکیبی فقد اخطاء باز گویم فی نفسی که نه ای لا یمکن الامر المذکور که کسی سیر خواهد بودن
ای لا یشبع احد من مشاهدة جمالک حکایت دانشمندی را دیدم بمحبت شخصی بیاء الوحدة مبتلا گرفتار
در افتاد و بگفتار ای لا یطلب من ذلک الحبیب غیر الکلام جور فراوان بردی و تحمل بی کران کردی قد عرفت فراوان
و بی کران باری بطریق نصیحتش گفتم دانم که ترا در محبت این منظوم یعنی محبوب علتی و غرض نفسانی نیست و بنا
ی مودت بر زلتی بفتح الزاء المعجمة نه النون النافیة اذا دخلت الفعل و غیره اتصلت نخواند نمیخواند و مع دانم
و اذا لم تدخل شیئا یکتب بالهاء و من قال ههنا مقصود من نیست فقد اخطاء و من لم یعرف ان صاحب الغرائب قال
ان لفظ نه حرف نفی والهاء فی آخره هاء علامة با وجود این معنی ایضا ذلک ان الامر کذلک لایق قدر
علماء نیست خود را متهم کردن قال علیه السلام اتقوا مواضع التهم و جور بی ادبان بردن کفت فاعله

بیت مناسب للحکایت

لفظ رشک بمعنی الغبطة التی هی تمنی مثل نعمة الغیر لا بمعنی الحسد الذی هو تمنی زوال نعمة الغیر و هو منهی

حدیث اتقوا مواضع التهم

۵۱

وسنت حج

دانشمند ای یار عتاب از دامن روزگارم بدار که بارها ای مرارا درین مصلحت که تو گویی ای فی ترک المودة
لاجل التهمة والاذیة اندیشه کردم صبر بر جفای او سهلتر نماید که صبر از وی ای از مشاهدة جماله کما قال و حکیمان
گفته اند دل بر مجاهده نهادن یراد به تحمل الاذی آسان ترست که چشم از مشاهده بر کردن مثنوی ایکه بی او
بسر نشاید برد الذی لا یصبر الانام بدونه گر جفایی کند بباید برد ای ینبغی تحمل جفاه هر که دل پیش دلبری دارد ای
ینکو قبله عند محبوب یعنی تعلق به قلبه رشته در دست دیگری دارد ای لحیته فی ید الغیر و سر الجیب و قد وقع فی بعض النسخ
همنا آهوی پالهنک اصله بلاهنک معناه بالترکی چلبر و لو لا رهایی در گردن ای فی عنقه نتواند خویشتن رفتن
یعنی لا یمکن ان یذهب الی این یرید بنفسه روزی از دست بالواو بین الدال والسین بمعنی الحبیب لا بلا واو بمعنی الید کما ظن
ابن سید علی گفتمش زنهار یعنی قلت یوما من الایام مخاطبا الی الحبیب الامان منک و من غلط فی اللفظ اخطاء
فی المعنی حیث قال یعنی گفتم از دستش و قد یقال معناه گفتمش که زنهار از دست تو ای العصمة والامان من یدک هذا
کلامه چند از آن روز کردم استغفار ای استغفرت الله مرارا من ذلک الیوم و بعده نکند دوست زنهار از دوست
یعنی لا یطلب العاشق امانا من المعشوق دل نهادم بر آنچه خاطر اوست ای رضیت بارادته گر بلطفم بنزد خود خواند شرط
ور بقهرم براند بفتح النون فیهما شرط اخر او داند جواب للشرطین حکایت در عنفوان یعنی اول جوانی
بالیاء المصدری چنانکه افتد و دانی جملة معترضة با خوش پسری بیاء الوحدة سری بفتح السین و تخفیف الراء
و سری بکسر السین و تشدید الراء و یاء الوحدة داشتم ای کنت احبه بحکم آنکه حلقی بفتح الحاء المهملة و یاء الوحدة دا
شت طیب الاداء والمراد انه کان له حسن الصوت و خلقی بفتح الخاء و یاء الوحدة ایضا و لفظ داشت مقدر و المصدر علی
معناه لکنه مجهول والمراد انه کان له خلقة حسنة کالبدر اذا بدا ای اذا ظهر و من قال یعنی المخلوق فقد ارتکب
التعقید حیث قال یعنی قد کان له اعضاء مخلوقة حسنة کالبدر المنیر بیت آنکه نبات عارضش

الموافقت

ای الذی لا بد ان یصبر عنه

چلبر ط

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)